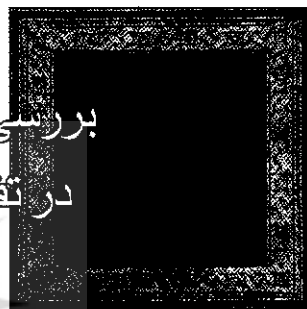


# بررسی دامستان حضرت یوسف (ع) در تفاسیر قرآن با نگاهی به تورات

دکتر محمد رضا آرام<sup>۱</sup>



ژوبشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رساله علم علوم انسانی

## چکیده

برخی از آیات سوره یوسف (ع) بسیار بحث برانگیز بوده و متحمل تفاسیر گوناگون شده است و مفسرین شیعه و اهل سنت اقوال متعدد و مختلفی بیان کرده اند و دامنه این بحث تا بدانجا پیش رفته است که متاسفانه بسیاری از مفسرین، بدون تدبر در سیاق آیات و عدم دقت در ارجاع ضمائر، اموری را به حضرت یوسف (ع) نسبت داده اند که جای بسیار تامل است.

این مقاله کوشیده است تا با نقد و بررسی آراء و نظرات دانشمندان و صاحب نظران قرآنی و ضمن ارائه تفسیر صحیح از آیات مربوط به مقایسه دیدگاه قرآن در این زمینه با تورات بپردازد.

کلید واژه ها: یوسف (ع)، قرآن، تورات.

برخی از آیات سوره یوسف بسیار بحث برانگیز و متحمل تفاسیر گوناگون شده است. لذا ابتدا به نقد و بررسی آراء و نظریات متعدد در خصوص این آیات پرداخته و سپس بعد از ارائه تفسیر صحیح و زدودن نسبت های ناروا از دامان پاک حضرت یوسف (ع)، به مقایسه دیدگاه قرآن در این آیات با تورات خواهیم پرداخت.

در خصوص تفسیر آیه ۴۲ از سوره مبارکه یوسف (ع)، مفسرین شیعه و اهل سنت اقوال متعدد و مختلفی بیان کرده اند. ولی آنچه که مهم است و باید بیشتر مورد تأمل قرار گیرد نسبت های ناروا و تهمت های تصوف مآبانه ای است که به دامان پاک حضرت یوسف علیه السلام بسته اند و مسلم است که تمامی این اقوال در یک چیز مشترکند و آن عدم دقت در ارجاع صحیح ضمایر و عدم تدبیر در سیاق آیات و نهایتاً یکسویه نگری در تفسیر برخی از کلمات بدون لحاظ بار معنایی اصلی واژه ها است.

قصه تلخ این ماجرا از آنجا شروع می شود که یوسف علیه السلام در خانه عزیز مصر به عنوان غلام پذیرفته شد و آنگاه که رفته رفته بزرگ شده و به فصل بهار عمر نزدیک تر می شد و به زیبایی و رعنائی اش افزوده می گشت، در این هنگام بود که روزگار بعد از محنت حادثه ناگوار چاه، زمینه محنت دیگری را برایش فراهم ساخت تا بدین وسیله اراده اش محکم تر و تقریبش به درگاه خدا بیشتر شود و این بار محنت و گرفتاری از ناحیه زیبایی و جمالش فراهم شد و او را برای مدت طولانی گرفتار فتنه زنی به نام زلیخا ساخت. ولی با عنایت و لطف خاص الهی، یوسف (ع) از دامی که زلیخا گسترده بود فرار کرد. زیرا که خداوند سبحان او را حکمت بخشیده و در آغوش پیغمبری چون یعقوب (ع) پرورش داده بود.

زلیخا برای فرار از رسوائی که خود آن را به وجود آورده بود، زنان اشراف مصر را گرد آورد و زنان چون جمال یوسف (ع) را دیدند و از حال دل زلیخا آگاه شدند و نیز از طرفی تهدید زلیخا را شنیدند، او را حق به جانب دانسته، علیه یوسف (ع) شوریدند و گفتند: صلاح تو در این است که نرم شوی و از لجاجت دست برداری. و گرنه تهدید زلیخا تهدید کوچکی نیست. یا زندان است که پایشان معلوم نیست و یا عذاب دردناک دیگری است. یوسف (ع) هم متوجه

درگاه خدا گردید و شکایت بدانجا برد و با تضرع از خدا خواست تا او را از این مهلکه نجات داده و از کید این زنان رهائی بخشد. آنگاه برخلاف انتظار زنان گفت:

« قَالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ وَالْأَتْصَرِفِ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصَبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُنْ مِنَ الْجَاهِلِينَ » (یوسف، ۳۳).

آری عزیز مصر هم مانند پاره ای از مردان ضعیف، گرفتار وسوسه های همسرش بود. ناچار وی را اطاعت کرده، یوسف (ع) را روانه زندان کرد:

« ثُمَّ بَدَأْ لَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا رَأَوُا الْآيَاتِ لَيْسَجْنُهُ حَتَّىٰ حِينٍ » (یوسف، ۳۵).

« پس از آن که کاملاً پاکی یوسف (ع) برای ایشان مسلم گشت باز تصمیم گرفتند تا برای مدتی وی را زندانی کنند. »

و اینک بعد از این مقدمه، به آیه ۴۲ از سوره مبارکه یوسف (ع) برمی گردیم:

« وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِنْهُمَا اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ فَأَنْسَاهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ فَلَبِثَ فِي السِّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ » (یوسف، ۴۲).

ترجمه ای که از این آیه بر اساس اکثر تفاسیر صورت گرفته، عبارت است از:

« آنگاه یوسف از رفیقی که (ساقی شاه و) اهل نجاتش یافت درخواست کرد مرا نزد پادشاه یاد کن (باشد که چون بی تقصیرم بیند، از زندانم برهاند). در آن حال شیطان یاد خدا را از نظرش ببرد (به خلق متوسل شد). بدین سبب در زندان چندین سال محبوس بماند (در صورتی که اگر به شاه متوسل نمی شد بیش از چند روز زندانی نبود). »

آنچه در خور تأمل و تفکر است، این که اکثر مفسرین، ضمیر (ه) موجود در کلمه (فأنساه) را به یوسف علیه السلام برمی گردانند و کلمه (رب) در (ذکر ربه) را به معنای یاد و نام پروردگارش معنی می کنند و حاصل چنین غفلت از یاد خدا را به خاطر (فاء نتیجه) در « فَلَبِثَ فِي السِّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ » این گونه تفسیر می کنند که سبب محبوس شدن چندین ساله یوسف علیه السلام در زندان به خاطر همین توسل به غیر و فراموشی یاد خدا بود.

تفسیر مجمع البیان در این خصوص می نویسد « (فأنساه الشيطان ذكر ربه) : یعنی شیطان در آن

حال خدای تعالی را از یاد یوسف (ع) برد و به جای آن که به خدای سبحان استغاثه کند و نجات خود را از خدا بخواهد به مخلوق خدا متوسل شد و از کسی که از زندان بیرون می رفت درخواست کرد تا پیش آقایش نام او را ببرد. با این که شایسته مقام یوسف (ع) آن بود که در این باره به خدا توکل کند. (فَلَيْتَ فِي السَّجْنِ بِضَعِ سَنِينَ)؛ و چند سال دیگر در زندان بماند (طبرسی، ۱۲/۲۲۳).

خزاعی نیشابوری در تفسیرش ذیل آیه ۴۲ همین سوره می نویسد:

یوسف دانست که او را نجات خواهد بود: اذکرنی عند ربک، گفت: حدیث من یاد ده ملک را و پیش او ذکر من و حدیث من بگو. و در آن حال شیطان از یاد یوسف ببرد که نام خدای برد ... (خزاعی نیشابوری، ۱۱/۴۱).

ملا فتح اله کاشانی نیز پس از بیان تأویل خواب دو هم زندانی یوسف (ع) و استعانت یوسف از کسی که امید رهایی او را داشت، می گوید: "جبرئیل بر یوسف (ع) نازل شد و گفت: یا طاهر الطاهرین یقرئک السلام رب العالمین و یقول أما استحييت منی اذا استعنت بر رب الادمیین فوعزتي و جلالی لالبتک فی السجن بضع سنین" (۴۵/۵).

قمی نیز روایتی از امام صادق علیه السلام نقل می کند که:

"ان یوسف اتاه جبرئیل فقال له: یا یوسف ان رب العالمین یقرئک السلام و یقول لک من جعلک فی احسن خلقه؟ قال فصاح و وضع خده علی الأرض ثم قال أنت یارب، ثم قال له: و یقول لک من حبیب الی ابیک دون اخوتک؟ قال فصاح و وضع خده علی الارض و قال انت یارب، قال و یقول لک: من آخر جاک من العجب بعد عن طرحت فیها و أیقنت بالهکة؟ قال فصاح و وضع خده علی الأرض ثم قال أنت یارب قال: فان ربک قد جعل لک جل عقوبة فی استغاثتک بغیره فلبثت فی السجن بضع سنین... (قمی، ۳۴۴/۱).

شیخ طوسی نیز در تفسیر خود بعد از این که لفظ "ظن" را در آیه "و قال للذی ظن انه و..." به معنای علم می داند در ذیل این آیه می نویسد: "و الذکر حضور المعنی للنفس، و علی حال الذکر یتعاقب العلم و أضداده من الجهل و الشک. و النسیان ذهاب المعنی عن النفس و غروبه

عنها. و الهاء فی قوله "فأنساه" تعود الی یوسف فی قول ابن عباس - والتقدير فأنسى یوسف الشیطان ذکر الله، فلذلك سال غیره حتی قال مجاعة ان ذلك كان سبب للبثه فی السجن مدة من الزمان (شیخ طوسی، ۱۴۴/۶).

برخی از مفسران نیز معتقدند که چون یوسف (ع) توسل به خدا را فراموش کرد و به غیر خدا توسل جست شیطان هم یاد یوسف (ع) را از خاطر آن ساقی زندانی برد تا این که یوسف (ع) سال ها در زندان ماند. (علوی حسینی، ۲۷/۲).

شریف لاهیجی (۵۲۰/۲) نیز با این که در ابتدای تفسیرش ذیل این آیه در خواست یوسف (ع) از ساقی زندان را معقول دانسته و از زمره توسل به غیر نمی داند ولی در ارائه تفسیرش، با تمایل به نظر اکثریت مفسران، جنبه احتیاط را گرفته و نظر طبرسی در مجمع البیان (شیخ طوسی، ۲۲۷/۱۲) را که معتقد است توسل یوسف (ع) به غیر باعث ماندگاری وی در زندان برای مدت طولانی شد به تفصیل و با نظر موافق آورده است.

مفسران دیگر نیز همین قول را کم و بیش آورده و معتقدند با این که شایسته مقام یوسف (ع) آن بود که درباره نجات خود از زندان، به خدا توکل کند، ولی به حکم آیه "فأنساه الشیطان ذکر ربه" شیطان در آن حال خدای تعالی را از یاد یوسف (ع) برد و به جای آن که به خدای سبحان استغاثه کند و نجات خود را از خدا بخواهد به مخلوق خدا متوسل شد (جرجانی، ۳۲۷/۴؛ شاه عبد العظیمی، ۲۲۵/۶؛ بروجردی، ۳۷۰/۳؛ میرزا خسروانی، ۳۹۷/۴؛ عاملی، ۱۸۹/۵؛ تقفی تهرانی، ۱۴۴/۳؛ طیب، ۲۰۲/۷؛ عیاشی، ۱۷۷/۵؛ فیض کاشانی، ۲۲/۳؛ حسینی بحرانی، ۲۵۲/۳؛ عروسی حویزی، ۴۲۶/۲؛ کاشانی، ۵۹۶/۱؛ قمی مشهدی، ۳۱۳/۶؛ شبّر، ۲۴۰/۱؛ جنابذی، ۳۶۳/۲؛ مدرسی، ۲۰۷/۵؛ مکارم شیرازی، ۴۱۴/۹ و جم).

و اما اینک به نقد و بررسی این تفاسیر و نظرات مفسران در این خصوص می پردازیم و ایراداتی که این نوع تفسیر از آیه دارد را ذیلاً بیان می کنیم:

۱- چگونه از پیامبری همچون یوسف (ع) که خداوند متعال، وی را در آیه ۲۴ همین سوره به وصف مخلصین توصیف می فرماید "... انه من عبادنا المخلصین" انتظار می رود که برای نجات

خود، خدا را فراموش کند. کاری که از یک بنده مؤمن عادی نیز سر نمی زند و از طرف دیگر خداوند متعال تصریح کرده است که مخلصین کسانی اند که شیطان در ایشان راه ندارد.

۲- اخلاص برای خدا باعث آن نمی شود که انسان به غیر خدا، متوسل به سبب های دیگر نشود. زیرا این نهایت نادانی است که آدمی توقع داشته باشد که به طور کلی اسباب را لغو بداند و مقاصد خود را بدون سبب انجام دهد. بلکه تنها و تنها اخلاص سبب می شود انسان به سبب های دیگر دل بستگی و اعتماد نداشته باشد (طباطبائی، ۲۷۴/۱۱؛ حسینی همدانی، ۸۷/۹). این سخن به معنای آن است که شخصی که به ناحق زندانی گشته است به هنگام بازجویی و بازپرسی و یا آنجا که مظان نجات وی وجود دارد، لب از سخن فرو بندد و هیچ نگوید و از خود دفاع نکند و یا فریاد مظلومیت خود را به گوش دیگران نرساند. به خیال این که هر گاه چنین کند، توسل به غیر خدا انجام داده است و این همان فراموشی یاد خداست! سیره عقلانی عالم بر این تعلق گرفته است که انسان ذاکر به ذکر حق، در عین توکل بر خدا، برای رسیدن به مقاصد حقه خویش، از اسبابی که خداوند متعال مهیا کرده است، استفاده کرده و بهره جوید و در کل استعانت از بندگان خدا در دفع ضرر و تخلص از مکاره جایز است و امری زشت و منکر نیست بلکه بسا واجب می شود پیامبر (ص) در حوادث به مهاجرین و انصار و دیگران استعانت می جست و اگر این عمل، زشت بود پیامبر اقدام به آن نمی کرد (بلاغی، ۲۲۰/۳).

۳- با توضیحات فوق در آیه "اذکرنی عند ربک" قرینه ای دال بر دل بستگی یوسف (ع) به غیر خدا، وجود ندارد.

۴- چگونگی می توان از این درخواست یوسف (ع) فهمید که او به غیر خدا متوسل شده یا به غیر خدا دل بستگی دارد. در حالی که دل بستگی و توسل به غیر خدا، همان مؤثر دانستن غیر خدا در امورات عالم و به نوعی از معانی شرک است که نه تنها در شأنیت یک مؤمن نیست بلکه به تصریح خداوند متعال در قرآن کریم (الأنعام، ۸۸) خود موجب حبوط اعمال پیامبران و انقطاع و انفصال آنها از رسالت و پیامبری است و با امر دعوت به حق منافات جدی دارد؟

لذا مفسرانی که توسل به غیر خدا از ناحیه یوسف علیه السلام را نوعی ترک اولی می دانند و

می گویند که امکان وقوع آن از پیامبران منتفی نیست و منافاتی با بحث عصمت آنان ندارد باید بدانند که اولاً با توضیحات فوق الذکر این عمل یوسف (ع) اساساً توسل به غیر خدا نبوده و سیره عقلانی است. ثانیاً با فرض وقوع این عمل از یوسف (ع) یعنی توسل به غیر، نمی توان اسم آن را ترک اولی گذاشت. چرا که توسل به غیر (به معنایی که آنها می گویند) و درخواست کمک از دیگران و فراموشی یاد خدا، از معاصی کبیره و از انواع شرک بوده و مطمئناً باعث اسقاط رسالت پیامبری است و به تصریح قرآن کریم موجب حبوط کلیه اعمال آنان است (مکارم شیرازی، ۴۱۴/۹).

۵- اما این که دو ضمیر مذکور در آیه "فأنساه الشيطان ذکر ربه" را به یوسف علیه السلام برگردانیم و جهی از اعراب ندارد. چرا که به دو دلیل این ارجاع ضمیر به یوسف علیه السلام صحیح نمی باشد.

الف) با توضیحات فوق، فراموشی یاد خدا در شأنیت پیامبر نیست. چرا که فراموشی یاد خدا نوعی اعراض از یاد خدا بوده و خود از گناهان بزرگی است که به تصریح قرآن کریم (طه، ۱۲۴؛ الزخرف، ۳۶) چنین عملی زیننده صالحان و پیامبران خدا نیست.

ب) قائلین به این قول (ارجاع هر دو ضمیر به یوسف (ع)) معتقدند که لفظ (رب) در این آیه به همان معنای اصطلاحی آن یعنی پروردگار است. در حالی که غافل از این نکته اند که در همین آیه واژه "رب" در "اذکرني عند ربك" به معنای ارباب و رئیس تفسیر شده است. لذا با توجه به سیاق آیه و با عنایت به آیات ۴۵ و ۵۰ همین سوره درمی یابیم که لفظ "رب" در این سوره و در برخی از آیات به معنای صاحب، و در جایی دیگر به معنای ارباب و رئیس آمده و شایسته است که یک مفسر در تفسیر آیات قرآن، به معانی متعدد یک واژه در سیاق آیات توجه و عنایت خاص بکند تا مرتکب چنین اشتباهات فاحشی نشود.

۶- جمله "وَأذْكَرَ بَعْدَ أُمَّةٍ" در آیه شریفه "وَقَالَ الَّذِي نَجَا مِنْهُمَا وَادَّكَرَ بَعْدَ أُمَّةٍ أَنَا أُنَبِّئُكُمْ بِتَأْوِيلِهِ فَأَرْسِلُونِ" (یوسف، ۴۵) کاملاً نشان می دهد که فراموش کننده ساقی بوده است نه یوسف (ع). و اگر این آیه با آیه مورد بحث: "وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِنْهُمَا اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ فَأَنَسَاهُ الشَّيْطَانُ"

ذِكْرَ رَبِّهِ... (یوسف، ۴۲) به دقت مورد تدبیر قرار گیرد حتماً این نکته آشکار می شود که آیه ۴۵ همین سوره قرینه آشکاری بر این مطلب است که فراموش کننده یوسف (ع) نیست. بلکه آن ساقی زندانی است که بعد از خروج از زندان فراموش کرده است تا ذکر احوال یوسف (ع) و بی گناهی او را در پیش ارباب و رئیس خود (ملک مصر) بکند. آن چنان که راه و رسم افراد کم ظرفیت است که چون به نعمتی برسند صاحب نعمت را به دست فراموشی می سپارند.

۷- حضرت یوسف (ع) در آیه ۹۰ همین سوره می گوید: «أَنَا يُوسُفُ وَ هَذَا أَخِي قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ».

آری یوسف (ع) مصداق برجسته تقوا و صبر است و اهل تقوی و صبر معتقد به توحید عبادی و افعالی هستند و بر اساس این عقیده که همه گونه نتایج اسباب و اعمال خود را ظهوری از خواسته پروردگار می دانند، و معتقدند که نظام جهان بر اساس اسباب و وسایل طبیعی است و هرگز پدیده ای و حادثه ای در این نظام از غیر طریق اسباب مربوط به وجود نخواهد آمد، لذا سفارش یوسف علیه السلام به رفیق زندانی خود امری است طبق جریان نظام جهان و هرگز با توحید افعالی و نیروی توکل او منافات ندارد.

۸- حضرت یوسف علیه السلام همچنان که در مقدمه عنوان شد، به اختیار خودش، زندان را برگزید و ماندگاری در زندان و حبس را بر تن دادن به خواهش های نفسانی همسر عزیز (زلیخا) ترجیح داد. چرا که از بندگان مخلص (انه من عبادنا المخلصین) (یوسف، ۲۴) همین انتظار می رود که سالم زیستن و با خدا و با تقوی بودن را حتی در سیاهچال و زندان بر مترف بودن در نعمت های دنیائی و تن دادن به لذت های آنی دنیوی ترجیح می دهند و حال چگونه است پیامبری که خود زندان را برای فرار از کید زلیخا از خدا درخواست کرده است، برای نجات از آن به غیر خدا توسل جوید و یا به غیر خدا دل بستگی پیدا کند. آنچنان که توضیح دادیم، سفارش حضرت یوسف علیه السلام به رفیق زندانی خود بر اساس نظام جهان و توکل بر خدا و سیره عقلانی است و منافاتی با توحید افعالی ندارد و اگر خلاف این کار انجام دهد، مورد شک و تردید است.



با توجه به این توضیحات کاملاً مبرهن است که چنین برداشت و تفسیر نادرست از آیه ۴۲ سوره یوسف (ع) ریشه در تفکرات صوفی مآبانه ای دارد که بی شک به جای بهره مندی از سرچشمه زلال حقیقت، و به جای تأسی بر اسوه حسنه پیامبر (ص) از پیش خود تفکرات و اعمال ساختگی وضع کرده و به طرق مختلف وارد منابع دینی ما کرده اند و بر ماست که با درایت و تدبیر صحیح در آیات از زمره سائلین باشیم که به حکم آیه "لقد کان لکم فی یوسف و اخوته آیات للسائلین" (یوسف، ۷) بدون پیش زمینه های غلط به سراغ قصه حضرت یوسف برویم و در کسوت یک سائل واقعی از حقیقت نهفته در لابلای این آیات مطلع شویم و شنیده های نادرست خود را بر آیات تحمیل نکنیم تا بدین طریق از ساحت نورانی پیامبران دفاع بر حق کرده باشیم. همچنان که ملاحظه شد در تفسیر آیه ۴۲ سوره یوسف به جز عده قلیلی از مفسران اکثر مفسران دیگر که به نوعی به آنها در متن یا پاورقی اشاره شد، به نوعی توسل به غیر را عامل ماندگاری یوسف (ع) در زندان می دانند.

از نکات دیگری که در سوره یوسف علیه السلام وجود دارد و از جهاتی حائز اهمیت و قابل تأمل است، این که اکثر مفسرین در خصوص آیات ۴۵ الی ۵۵ و بویژه آیه ۵۳ مطالبی را عنوان کرده اند که دل هر آشنا به زبان قرآن و سیره انبیاء علیهم السلام را می لرزاند و آن در خصوص کلامی است که به اشتباه به یوسف علیه السلام نسبت می دهند و حاصل چنین انتساب، بی شک در زندگی روزمره انسان تأثیر شگرفی دارد. تا آنجا که برخی از علماء حتی به هنگام خلط بحث و یا در توجیه اشتباهات و تقصیرات خود و یا جهت اسکات مخاطب و به نوعی بحق جلوه دادن خود، به آیه ۵۳ "وَمَا أُبْرِئُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ" تمسک کرده که اگر صرفاً این تمسک باشد، نه تنها خوب بلکه شایسته ترین کار ممکن است. ولی متأسفانه با انتساب این کلام به حضرت یوسف علیه السلام و با این توضیح که یوسف (ع) با آن عظمت و علی رغم پیامبری و حکمت، خود را مبرا از شر نفس اماره نمی دانند این سؤال را در ذهن مخاطب بر می انگیزد که در این صورت چگونه ممکن است ما مرتکب عمل سوء یا تقصیر نشویم؟ این سخن قلب هر انسان آگاه به معانی آیات قرآن را می

رنجانند و جای بسیار تأمل است. مناقشات و نظرات اکثر مفسرین در خصوص تفسیر و معنی این آیات، ما را بز آن می دارد که پس از ذکر آیات قرآن ضمن زدودن ابهامات موجود در خصوص معنی آیات، شواهد قرآنی در خصوص معنای صحیح را ارائه نماییم. و اما این بحث از آنجا شروع می شود که ملک مصر خوابی می بیند که در قرآن کریم بدین گونه بیان شده است :

وَقَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أَرَى سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعَ عِجَافٍ وَسَبْعَ سُنْبُلَاتٍ خَضِرٍ وَأَخْرِيًا  
بَسَاتٍ يَا أَيُّهَا الْمَلَأَ أَفْتُونِي فِي رُؤْيَايَ أَن كُنْتُمْ لِلرُّءْيَا تَعْبُرُونَ (يوسف ، ۴۳).

اکثر مترجمان و مفسران قسمتی از این آیه را این گونه معنی کرده اند که "هفت خوشه سبز را هفت خوشه خشک نابود کردند." با اندکی تأمل در معنای کلمه "آخر" و نیز با توجه به تاویل و تعبیری که یوسف (ع) از این خواب کرد این معنا هرگز صحیح نیست. بلکه آخر به معنای این است که آن هفت خوشه سبز در پرده دیگر به هفت خوشه خشک تبدیل شدند یعنی همان هفت خوشه سبز به هفت خوشه خشک تبدیل شده اند و معلوم نیست تعبیری که برخی مفسران و مترجمان از "نابود شدن هفت خوشه سبز به وسیله هفت خوشه خشک" ارائه کرده اند، از چه حرف یا چه کلمه ای است؟

بعد از مایوس شدن ملک مصر از سخن معبران خواب، گوئی رفیق زندانی یوسف (ع) که اینک در دربار ملک مصر است قضیه را می شنود و همین خواب ملک و استیصال معبران خواب به یکباره او را به یاد یوسف (ع) می اندازد که اینک در زندان است و با توجه به ویژگی های اخلاقی و خصوصیتی که از یوسف (ع) در زندان دیده است، با اطمینان به ملک مصر می گوید مرا به زندان بفرست، تا تأویل رؤیای تو را بازگو کنم:

«وَقَالَ الَّذِي نَجَا مِنْهُمَا وَادَّكَرَ بَعْدَ أُمَّةٍ أَنَا أُنَبِّئُكُمْ بِتَأْوِيلِهِ فَأَرْسِلُونِ» (یوسف ، ۴۵).

از آیات ۴۶ تا ۴۹ سوره مبارکه یوسف (ع)، جریان تأویل رؤیایی است که حضرت یوسف علیه السلام در زندان برای همان رفیق زندانی (که الان آزاد شده و در دربار ملک است و جهت تعبیر به پیش او آمده است) بیان می کند. البته با تدبیر در این آیات غلط بودن ترجمه و تفسیری

که از نابودی هفت خوشه سبز به وسیله هفت خوشه خشک ارائه شده است، کاملاً آشکار می شود: «قَالَ تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنِينَ دَابًّا... ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ سَبْعٌ شِدَادٌ...» (یوسف، ۴۷-۴۸). در آیه ۵۰، ملک مصر بعد از شنیدن تعبیر خواب، به درایت و صحت یوسف (ع) در تأویل رؤیا پی می برد و بلافاصله دستور می دهد که او را نزد وی بیاورند. نکته قابل توجه، امتناع یوسف (ع) از خروج از زندان است که حاوی نکته مهم اخلاقی است. زیرا یوسف (ع) بی گناه به زندان افتاد و برای در امان ماندن از کید زلیخا و تهدید او، زندان را اختیار کرد ولی اگر اینک بعد از معلوم شدن صحت تعبیر خواب از زندان آزاد شود، حقیقت امر مکتوم مانده و چنین برداشت خواهد شد که یوسف علیه السلام بخاطر تأویل رؤیای ملک از زندان آزاد شده است و زیر بار منت ملک خواهد رفت (مغنیه، ۳۲۴/۳). این در حالی است که هیچ مؤمنی بنابر کرامت انسانی اش (و لقد کر منا بنی آدم... و فضلنا هم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلاً) (الاسراء، ۷۰) و بنابر عزت نفس اش (و لله العزة و لرسوله و للمؤمنین) (المنافقون، ۸) هرگز چنین منتی را بر نمی تابد. چه رسد به پیامبری مثل یوسف (ع) که به گناه ناکرده در زندان محبوس است.

آری یوسف (ع) می خواهد آزادی اش از زندان به خاطر اثبات بی گناهی اش باشد نه به خاطر لطف و عفو ملک تا دیگران تصور ناحق در خصوص وی نکنند و لذا دست رد بر فرمان ملک مصر می زند و می فرماید:

«... ارجع الی ربک فسئله ما بال النسوة الاتی قطعن ایدیهن...» (یوسف، ۵۰).

تفصیل این نکته در آیه ۵۰ از همین سوره یوسف (ع) آمده است. آنجا که خداوند سبحانه می فرماید:

«وَقَالَ الْمَلِكُ ائتونی به فلما جاءه الرسول قال ارجع الی ربک فسئله ما بال النسوة الاتی قطعن ایدیهن ان ربی بکیدهن علیم».

دوباره خواننده را به این نکته توجه می دهیم که یوسف (ع) فرمان ملک را نپذیرفت و باز هم در زندان ماند تا حقیقت امر در غیاب وی آشکار شود. بهمین خاطر است که ملک مصر سریعاً دستور می دهد تا حقیقت ماجرا را از زبان زنان مصر و زلیخا (زن عزیز مصر) بشنود. قرآن

کریم در آیه ۵۱ به این نکته اشاره می کند: قَالَ مَا خَطْبُكَ أَنْ أَرَاوَدْتُنْ يَوْسُفَ عَنْ نَفْسِهِ قُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ قَالَتِ امْرَأَةُ الْعَزِيزِ الْآنَ حَصْحَصَ الْحَقُّ أَنَا رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ وَ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ (یوسف، ۵۱).

زنان مصر در دربار حاضر شدند و همگی یک صدای گناهی یوسف (ع) را با این کلام ندا دادند: "حاش لله ما علمنا علیه من سوء" [حاش لله، ما از یوسف (ع) هیچ بدی ندیدیم و جز عفت نفس در او مشاهده نکردیم] زن عزیز مصر که در جمع، حاضر بوده و اینک تمام شواهد را بر علیه خود می بیند به یکباره به ندای وجدان خود پاسخ می گوید که الآن حَصْحَصَ الْحَقُّ حقیقت الآن آشکار شد و من به خواهش نفس خود با یوسف (ع) عزم مراد داشته ام و البته راستگوست: «وانه لمن الصادقين».

کلام زلیخا به همین جا ختم نمی شود؛ عذاب و وجدان بر او مسلط شده است. تا آنجا که دوست دارد علاوه بر اعتراف بر گناه خود و بی گناهی یوسف (ع)، در غیاب یوسف (ع) از او دفاع نماید لذا ادامه داده و می گوید: ذَلِكَ لِيَعْلَمَ أَنِّي لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَيْبِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي كَيْدَ الْخَائِنِينَ (یوسف، ۵۲).

امن این کشف حال را کردم تا یوسف (ع) بداند که من در غیاب وی، هرگز به او خیانت نکردم و واقعیت را آن گونه که بود بیان نمودم و قطعاً خداوند هرگز مکر و خدعه خیانتکاران را به مقصود نمی رساند.

زلیخا که در حال توبه است به مفاد یک توبه واقعی نیز عمل می کند و آن این است که بعد از اعتراف به بی گناهی یوسف (ع) و دفاع از حق او در غیاب وی، [که به نوعی اخلاص در کلام را می رساند تا حضار در کلام وی شائبه ای از نفع شخصی نبینند] گناه خود را به گردن دیگران نمی اندازد و به زمین و زمان و شرائط و مقتضیات ربط نمی دهد. بلکه واقع بینانه منشاء گناه را نفس اماره خود و اطاعت اش از این نفس قلمداد می کند و در ادامه با افزودن آن ربی غفور رحیم خالصانه از خداوند بسیار بخشنده گناه و بسیار مهربان، تقاضای بخشندگی و رحمت دارد و با این کلام توبه خود را کامل می کند تا به همگان پیاموزاند که اعتراف به گناه و درک

شناخت صحیح از گناه و مبدأ آن و پناه بردن به خدا و امید مغفرت و رحمت از خداوند تنها راه توبه و بازگشت از گناه است (علوی حسینی، ۲۳۳/۲) و ما ابری نفسی ان النفس لآمارة بالسوء الا ما رحم ربی ان ربی غفور رحیم (یوسف ۵۳).

ملک مصر که تمامی حرف های زنان مصر و بعد از آن سخن زلیخا در مورد یوسف (ع) را به دقت گوش می داد بیشتر از سابق مجذوب اخلاق و سلوک یوسف (ع) ندیده شد و آن چنان طاقت از کف بداد که سریعاً دستور داد یوسف (ع) را پیش او بیاورند تا خالصانه برای خود و از خاصان درگاه خود سازد.

و قال الملک ائتونی به استخلصه لنفسی فلما کلمه قال انک الیوم لدینا مکین امین (یوسف، ۵۴).

و اما حضرت یوسف (ع) که اینک حق را آشکار شده دید و فهمید که در غیاب وی کید زنان به مقصد نرسیده و بی گناهی او اثبات شده است، دعوت و فرمان ملک مصر را اجابت کرد و از زندان خارج شد. آنگاه که بر دربار درآمد و ملک با او سر سخن آغاز کرد و با او هر گونه سخن به میان آورد، چون به فراست، علم و خردمندی و امانت داری یوسف (ع) پی برد بسیار خرسند شد و به او گفت: "انک الیوم لدینا مکین امین" [تو امروز که مقامت معلوم شد نزد ما امین و صاحب منزلت و قدرت خواهی بود].

و این گونه شد که حضرت یوسف (ع) به دربار مصر راه پیدا کرد و از خاصان ملک مصر گردید و بنا به پیشنهاد خودش، به مقام خزانه داری مملکت و ضبط دارائی کشور منصوب شد.

اما جای تعجب است که اکثر مفسرین (خزاعی نیشابوری، ۹۳/۱؛ جرجانی، ۵/۵؛ واعظ کاشفی، ۲۵۳/۲؛ ملا فتح اله کاشانی، ۵۲/۵؛ شریف لاهیجی، ۵۲۸/۲؛ شاه عبدالعظیمی، ۲۳۶/۶؛ بلاغی، ۲۲۶/۳؛ میرزا خسروانی، ۳۹۷/۴؛ طباطبائی، ۲۱۵/۱؛ نجفی، ۱۳۰/۸؛ عاملی، ۱۹۳/۵؛ قرشی، ۱۳۷۵؛ طیب، ۲۱۲/۷؛ شیخ طوسی، ۲۶/۳؛ کاشانی، ۵۹۹/۱؛ قمی مشهدی، ۳۲۴/۶؛ شبّر، ۲۴/۱؛ جنابذی، ۳۶۵/۲؛ طبرسی، ۲۳۹/۳ و جم.) آیه ۵۲ و ۵۳ را از قول یوسف (ع) می دانند که گفت: «ذلک لیعلم انی لم اخنه بالغیب و ان الله لا یهدی کید الخائنین. و ما ابری نفسی ان النفس لا مارة

بالسوء الا ما رحم ربي ان ربي غفور رحيم».

این نوع معنی و تفسیر به چند دلیل کاملاً مردود و اشکالات ذیل بر آن مترتب است:

۱- اولاً آنچنان که آشکار شد یوسف (ع) در فضای بحثی که ملک مصر شروع کرده است و از زنان مصر و زلیخا خواسته تا حقیقت را بگویند، وجود ندارد و کماکان در زندان است و دلیل ما همان آیه ۵۰ است که در آن یوسف (ع) فرمان ملک را نپذیرفت و از زندان خارج نشد و خروج از زندان خود را منوط به کشف حقیقت و اثبات بی گناهی خود دانست.

چگونه یوسف علیه السلام که در زندان بوده الآن به زعم این مفسرین در جمع درباریان و زنان مصر و ملک مصر بگوید که: "ذلک لیعلم انی لم اخنه بالغیب ..."

۲- معتقدین به این که آیه ۵۲ قول یوسف (ع) است معتقدند که ضمیر (ه) در "لم اخنه" به عزیز مصر بر می گردد یعنی یوسف (ع) گفت: "من این حال را بازگو کردم تا عزیز مصر بداند که من در غیاب وی به همسر او خیانتی نکرده ام"

سخن ما این است که اولاً چنین برداشتی از آیه خارج از سیاق آیات و فضای حاکم بر آیات است. زیرا در مجلسی که یوسف (ع) در آن حضور ندارد انتساب آن به یوسف (ع) صحیح نمی نماید.

ثانیاً عزیز مصر در آیه ۲۸ و ۲۹ همین سوره، به صراحت متوجه کید و حيله زلیخا شد و بعد از این که شاهی از اهل خویشاوندان خودش، بر بی گناهی یوسف (ع) شهادت داد گفت: "فَلَمَّا رءَا قَمِيصَهُ قَدْ مِّنْ دُبُرٍ قَالَ إِنَّهُ مِّنْ كَيْدِكُنَّ أَنْ كِيدِكُنَّ عَظِيمٌ. يُوسُفُ أَعْرَضَ عَن هَذَا وَاسْتَغْفِرِي لَذَنبِكِ أَنْكِ كُنْتِ مِنَ الْخَاطِئِينَ (یوسف، ۲۸-۲۹).

[چون عزیز مصر دید که پیراهن از پشت سر دریده است گفت: این (شکوه و تظاهر به عفت و تهمت بر دیگری بستن) از مکر و حيله شما است که مکر و حيله زنان بسیار بزرگ و حیرت انگیز است. عزیز مصر که حقیقت را دریافت به یوسف (ع) گفت: یوسف از این درگذر (یعنی قضیه را از همه پنهان دار) و (زن را گفت: از گناه خود توبه کن. تو مرتکب خطای بزرگ شدی و سخت از خطا کاران گردیدی]. حال چگونه ممکن است، عزیز مصر که خود قبلاً متوجه کید

زن خود شده و به یقین دانسته است که یوسف پاکدامن بوده و هیچ خیانتی به همسر وی نکرده است و این امور از کید و مکر زن خود اوست، پس این قول یوسف (ع) معنی ندارد که بگوید: من این حال را فاش کردم تا عزیز مصر بداند من به همسر وی خیانتی نکرده‌ام؟!

این حرف زمانی درست است که اولاً عزیز مصر از حقیقت امر، غافل بوده و یوسف (ع) خواسته است تا با این قول نظر عزیز مصر را نسبت به خودش عوض کند در حالی که آیات ۲۸ و ۲۹ بیانگر عکس این مطلب اند.

ثانیاً در صورتی که عزیز مصر هم می دانسته که یوسف (ع) بی گناه است، بازگویی این مطلب از سوی یوسف (ع) کوچک ترین فایده و یا هدف عقلانی نیز نداشته و خارج از سیره عقلانی است.

ثالثاً این قول زمانی درست است که یوسف (ع) در مجلس حاضر بوده در حالی که یوسف (ع) در زندان است.

و اما در خصوص آیه ۵۳ «و ما ابری نفسی ان النفس لا مارة بالسوء...» کاملاً آشکار است که این ادامه همان حرف زلیخا است که بعد از آشکار شدن حق (الان حصحص الحق) گفته و اعتراف بر این که مبدأ چنین خواهش نفسانی، نفس اماره است چرا که نفس اماره، امر کننده بسیار به بدی ها است.

ولی اگر بر خلاف سیاق آیات و لحن خطاب و کلام الهی، این قول را به یوسف (ع) انتساب بدهیم، در آن صورت شأنیت یک پیامبر بزرگ الهی را تا اندازه یک انسانی که هنوز در پرتو خواهش ها و فرمان های نفس اماره خود دست و پا می زند، پایین آورده ایم تا آن اندازه که نفس خود را "لامارة بالسوء" می خواند (مکارم شیرازی، ۴۲۳/۹).

پذیرفتن این امر تبعات ذیل را دارد:

۱- پیامبری که نفس خود را اماره بالسوء می داند در خصوص کید زنان، مبرا نخواهد بود هر چند که در آخر این آیه قید "الا ما رحم ربی" بیاورد.

۲- پیامبری همچون یوسف (ع) که به تعبیر قرآن «انه من عبادنا المخلصین» (یوسف، ۲۴) است

و از طرفی دیگر به خدا پناه می برد و می گوید: "معاذالله انه ربی أحسن مثوای انه لا یفلح الظالمون".

به خدا پناه می برم چرا که اربابم (عزیز مصر) برای من بهترین محل و اقامتگاه را مهیا ساخته است و من به او خیانت نمی کنم و قطعاً ستمکاران به فلاح و رستگاری نمی رسند! چگونه ممکن است که چنین پیامبری، چنین حرفی را بزند و آیا با گفتن "و ما أبرئ نفسي ان النفس لآمارة بالسوء... خود اعتراف ضمنی بر انجام گناه نیست؟! "

۳- اگر پاسخ داده شود که قید "الا ما رحم ربی" نشان می دهد که حضرت یوسف (ع) به رحمت و لطف خداوند سبحان از کید نفس اماره خود رها شده است، پس دلیلی ندارد که این قول، قول یوسف (ع) نباشد، می گوئیم نفس پیامبران فراتر از نفس لواحه و بلکه در حیطه نفس های مطمئنه است. چگونه پیامبری که به حکم آیه "و کذلک یجتبیک ربک... (یوسف، ۶)" و آیه "ولما بلغ أشده آتیناهُ حکماً و علماً و کذلک نجزی المحسنین" (یوسف، ۲۲) به مقام برگزیده الهی، نبوت و حکمت و علم می رسد، از آن طرف نفس خود را بدترین نوع نفس، یعنی لامارة بالسوء می خواند؟

آیا پذیرفتن این سخن به معنای نقض عصمت و طهارت انبیاء و خاصه عصمت حضرت یوسف (ع) نیست؟

۴- اگر گفته شود که صدور چنین سخنی از حضرت یوسف (ع) از آن جهت است که خواسته است با این کلام، خودستائی را از خود دور کند، می گوئیم در محفلی که زنان مصر و زلیخا جهت آشکار شدن حق و بی گناهی یا گناهکار بودن یوسف جمع شده اند، صدور چنین سخنی از یوسف (ع) آیا اثبات بی گناهی یوسف می کند و یا او را بیشتر در مظان تهمت قرار می دهد؟ و آیا در صورت صدور این سخن از یوسف (ع)، شبهه ای حتی اندک در ذهن مخاطب نسبت به عصمت و طهارت یوسف (ع) ایجاد نمی شود؟ اگر چنین شبهه ای ایجاد می شود هر چند به مقدار بسیار ناچیز هم باشد به اساس نبوت و عصمت حضرت یوسف (ع) لطمه شدیدی می زند و او را تا حد یک انسان غریب در خواهش های نفس اماره پایین می کشد و چنین انسانی



چگونه می تواند پرچم هدایت انسان ها را بر دست گرفته و یا امروز برای نسل جوان الگوی مناسبی باشد؟ (فضل الله، ۲۵۴/۱۱).

هر گاه بگوییم یوسف (ع) بنا به نفس اماره، به انجام گناه (نستغفر الله و معاذ الله) متمایل شد ولی خدا نخواست تا آن گناه محقق شود، آیا یوسف (ع) با چنین خصوصیتی لیاقت اسوه شدن برای جوانان در تمامی اعصار را دارد؟

یا بگوییم که جدا از توفیق الهی و حفظ و صیانت او، یوسف (ع) بنده برگزیده ای است که بنابر تقوا و امانت داری خویش و بر اساس اراده خود، از گناه دوری جست و معاذ الله گفت؟ و البته این کمترین اقدامی است که از یک نبی انتظار می رود.

۵- دلیل آخرین که -آنچنان که قبلاً متذکر شده ایم- چگونه ممکن است در محفلی که یوسف (ع) حضور ندارد و کما کان در زندان است، این سخن به یوسف نسبت داده شود؟ مگر نه این است که در آیه بعد (آیه ۵۴) ملک بعد از شنیدن سخن زلیخا دستور داد تا یوسف (ع) را از زندان خارج کرده و پیش او بیاورند تا او را خالصاً برای خود بخواهد؟ "و قال الملك ائتونی به استخلصه لنفسی... (قمی، ۳۴۵/۱؛ حسینی بحرانی، ۲۵۲/۳).

آری دامان پاک یوسف (ع) از تمام این قیل و قال ها و از تمام این نسبت های ناروا پاک و مبرا است. او بنده برگزیده الهی و پیامبر عظیم الشانی است که بارها در همین سوره مورد توصیف قرار گرفته است. ولی جای تأمل این که تمامی این پیرایه ها نه از تورات که بلکه از طریق علمای یهود وارد منابع اسلامی شده است و اکثر مفسرین نیز بدون توجه به مفاد و سیاق آیات، آنها را در کتاب تفسیر خود نگاشته اند و امروز چنین تفکراتی نیز در ترجمه هایی که به وفور در دست است خودنمایی می کند و در هر بار قرائت قرآن، معانی غیر از آنچه که خواست و مقصود الهی است بر آیات سوره یوسف تحمیل و بر یوسف (ع) بهتان زده می شود.

و اینک بعد از نقد و بررسی آراء و نظرات مفسران و صاحب نظران اسلامی در خصوص برخی از آیات سوره یوسف، دیدگاه عهد عتیق (تورات) را درباره این آیات جویا می شویم و سپس دیدگاه های مشترک هر دو کتاب آسمانی (قرآن و تورات) را در مورد این آیات بیان می کنیم.

## ● ماجرای حضرت یوسف (ع) و زن عزیز مصر

### بیان تورات

یوسف به دست تاجران اسماعیلی به مصر برده شد. فوطیفار که یکی از افسران فرعون و رئیس محافظان دربار بود، او را از ایشان خرید. خداوند یوسف را در خانه اربابش بسیار برکت می داد، به طوری که آنچه یوسف می کرد موفقیت آمیز بود. فوطیفار متوجه این موضوع شده و دریافته بود که خداوند با یوسف می باشد. از این رو یوسف مورد لطف اربابش قرار گرفت. طولی نکشید که فوطیفار وی را بر خانه و کلیه امور تجاری خود ناظر ساخت. خداوند فوطیفار را به خاطر یوسف برکت داد. چنان که تمام امور خانه او به خوبی پیش می رفت و محصولاتش فراوان و گله هایش زیاد می شد. پس فوطیفار مسئولیت اداره تمام اموال خود را به دست یوسف سپرد و دیگر او برای هیچ چیز فکرنمی کرد جز اینکه چه غذایی بخورد (سفر تکوین، ۱۳۹-۶). یوسف، جوانی خوش اندام و خوش قیافه بود. پس از چندی، نظر همسر فوطیفار به یوسف جلب شد و به او پیشنهاد کرد که با وی همبستر شود. اما یوسف نپذیرفت و گفت: 'اربابم، آن قدر به من اعتماد دارد که هر آنچه در این خانه است به من سپرده و تمام اختیار این خانه را به من داده است. او چیزی را از من مضایقه نکرده جز تو را که همسر او هستی. پس چگونه مرتکب چنین عمل زشتی بشوم؟ این عمل گناهی است نسبت به خدا' (همان، ۱۳۹-۷-۹).

اما او دست بردار نبود و هر روز از یوسف می خواست که با وی همبستر شود. ولی یوسف به سخنان فریبنده او گوش نمی داد و تا آنجا که امکان داشت از وی دوری می کرد.

روزی یوسف طبق معمول به کارهای منزل رسیدگی می کرد. آن روز شخص دیگری هم در خانه نبود. پس، آن زن چنگ به لباس او انداخته، گفت: 'با من بخواب'. ولی یوسف از چنگ او گریخت و از منزل خارج شد. اما لباسش در دست وی باقی ماند. آن زن چون وضع را چنین دید، با صدای بلند فریاد زده، خدمتکاران را به کمک طلبید و به آنها گفت: 'شوهرم این غلام عبرانی را به خانه آورد، حالا او ما را رسوا می سازد! او به اتاقم آمد تا به من تجاوز کند. ولی چون مقاومت کردم و فریاد زدم، فرار کرد و لباس خود را جا گذاشت' (همان، ۱۳۹-۱۰-۱۸).

فوطیفار چون سخنان زنش را شنید، بسیار خشمگین شد و یوسف را به زندانی که سایر زندانیان پادشاه در آن زنجیر بودند انداخت. اما در آنجا هم خداوند با یوسف بود و او را برکت می داد و وی را مورد لطف رئیس زندان قرار داد. طولی نکشید که رئیس زندان، یوسف را مسئول اداره زندان نمود، به طوری که همه زندانیان زیر نظر او بودند (همان، ۳۹/ ۱۹-۲۲).

### بررسی

- ۱- در تورات، نام خریدار یوسف (ع) ذکر شده است ولی در قرآن خیر.
- ۲- در هر دو کتاب، از عظمت یوسف (ع)، نزد خریدار او سخن به میان آمده است.
- ۳- در تورات آمده که خریدار، یوسف (ع) را بر امور خانه خود ناظر ساخت و مسئولیت اداره تمام اموال خود را به دست او سپرده بود. ولی چنین بیانی به این صورت، در قرآن نیست.
- ۴- در هر دو کتاب بیان شده که زن خریدار یوسف (ع)، پیشنهاد همبستر شدن به او داد.
- ۵- در هر دو کتاب از فرار یوسف (ع) و پاره شدن لباس او سخن به میان آمده است.
- ۶- در قرآن، سخن از استدلال شاهی است که بیان می کند اگر پیراهن از پشت پاره شده است، یوسف (ع) خطاکار نیست و اگر از جلو پاره شده باشد، گناهکار است. این بیان در تورات نیامده است.
- ۷- در قرآن سخن از مکر زنان به میان آمده و این که صاحب یوسف (ع) به زن خود می گوید: "استغفار کن" و به یوسف (ع) می گوید: "از این سخن صرف نظر کن" ولی در تورات چنین مطالبی مشاهده نمی شود.
- ۸- در قرآن داستان اعتراض زنان مصر و دعوت آنان توسط (زلیخا) و نشان دادن یوسف (ع) به آنان و بریدن دست های آنان از حیرت، سخن گفته شده، که در تورات چنین بیانی نیست.
- ۹- در هر دو کتاب پایان این ماجرا، زندان است.
- ۱۰- پرهیز یوسف (ع) از خواهش زلیخا در تورات دقیقاً همان تفسیر صحیح از آیه ۲۳ سوره یوسف (ع) است که گفت: "قال معاذ الله انه ربي أحسن مَثَوای... که خود قرینه ای است که این

آیه این گونه معنی شود که یوسف گفت: من به اربابم (عزیز مصر) خیانت نمی کنم چراکه او مرا گرمی داشته و مرا به بهترین وجه سرپرستی کرده است...!

### ● زندانی شدن حضرت یوسف (ع)

#### بیان تورات

مدتی پس از زندانی شدن یوسف، فرعون، رئیس نانوایان و رئیس ساقیان خود را به زندان انداخت، زیرا خشم او را بر انگیخته بودند. آنها را به زندان فوطیفار، رئیس محافظان دربار که یوسف در آنجا بود، انداختند. آنها مدت درازی در زندان ماندند و فوطیفار یوسف را به خدمت آنها گماشت (سفر تکوین، ۴۰/۴-۱).

#### تعبیر خواب:

یک شب هر دوی آنها خواب دیدند. صبح روز بعد، یوسف دید که آنها ناراحت هستند. پس از آنها پرسید: "چرا امروز غمگین هستید؟" گفتند: "دیشب ما هر دو خواب دیدیم و کسی نیست که آن را تعبیر کند." یوسف گفت: "تعبیر کردن خواب ها کار خداست. به من بگویید چه خواب هایی دیده اید؟" (همان، ۴۰/۵-۸).

اول رئیس ساقیان، خوابی را که دیده بود، چنین تعریف کرد: "دیشب در خواب درخت انگوری را دیدم که سه شاخه داشت. ناگاه شاخه ها شکفتند و خوشه های زیادی انگور رسیده دادند. من جام شراب فرعون را در دست داشتم، پس خوشه های انگور را چیده، در جام فشردم و به او دادم تا بنوشد" (همان، ۴۰/۹-۱۱).

یوسف گفت: "تعبیر خواب تو این است: منظور از سه شاخه، سه روز است. تا سه روز دیگر فرعون تو را از زندان آزاد کرده، دوباره ساقی خود خواهد ساخت. پس خواهش می کنم وقتی دوباره مورد لطف او قرار گرفتی، مرا یاد آور و سرگذشتم را برای فرعون شرح بده و از او خواهش کن تا مرا از این زندان آزاد کند. زیرا مرا که عبرانی هستم از وطنم دزدیده، به اینجا آورده اند حالا هم بدون آن که جرمی شده باشم، مرا در زندان انداخته اند."

وقتی رئیس نانوایان دید که تعبیر خواب دوستش خیر بود، او نیز خواب خود را برای یوسف

بیان کرده، گفت: «در خواب دیدم که سه سبد پر از نان روی سر خود دارم. در سبد بالایی چندین نوع نان برای فرعون گذاشته بودم، اما پرندگان آمده آنها را خوردند» (همان، ۱۷-۱۲/۴۰).

یوسف به او گفت: «مقصود از سه سبد، سه روز است. سه روز دیگر فرعون، سرت را از تنت جدا کرده، بدنت را به دار می آویزد و پرندگان آمده، گوشت بدنت را خواهند خورد» (همان، ۱۹-۱۸/۴۰).

سه روز بعد، جشن تولد فرعون بود و به همین مناسبت، ضیافتی برای مقامات مملکتی ترتیب داد. او فرستاد تا رئیس ساقیان و رئیس نانویان را از زندان به حضورش آوردند. سپس رئیس ساقیان را به کار سابقش گمارد، ولی رئیس نانویان را به دار آویخت، همان طور که یوسف (ع) گفته بود. اما رئیس ساقیان یوسف (ع) را به یاد نیاورد.

#### بررسی

- ۱- در تورات، سخن از مورد لطف قرار گرفتن یوسف (ع) در زندان و مسئول اداره زندان شدن یوسف (ع) است که در قرآن چنین بیانی نیست.
- ۲- در تورات بر خلاف قرآن شغل دو نفری که همراه یوسف (ع) شده بودند ذکر شده است.
- ۳- در تورات، زندانی شدن آن دو نفر را بعد از زندانی شدن یوسف (ع) ذکر می کند ولی قرآن این مطلب را همزمان می داند.
- ۴- در تورات زندان را به عنوان زندان فوطیقار یاد می کند که قرآن به این مطلب اشاره ای نداشته است.
- ۵- در تورات خواب ها به صورت کامل بیان شده، ولی قرآن فقط به قسمت آخر آن پرداخته است.
- ۶- در تورات تعبیر حضرت یوسف (ع) به تفصیل بیان شده ولی در قرآن فقط به رهایی و اعدام بسنده شده است.
- ۷- در تورات به زمان آزادی و اعدام آن دو زندانی اشاره شده است که در قرآن چنین اشاره ای نیست.

## ● رؤیای پادشاه و تعبیر حضرت یوسف (ع)

## بیان تورات

شبی فرعون خواب دید که در کنار رود نیل ایستاده است. ناگاه، هفت گاو چاق و فربه از رودخانه بیرون آمده، شروع به چریدن کردند. هفت گاو دیگر از رودخانه بیرون آمدند و کنار آن هفت گاو ایستادند. ولی این ها بسیار لاغر و استخوانی، بودند. سپس گاوهای لاغر گاوهای چاق را بلعیدند. آنگاه فرعون از خواب پرید. او باز خوابش برد و خوابی دیگر دید. یکبار دیگر دید که هفت خوشه گندم روی یک ساقه قرار دارند که همگی پر از دانه های گندم رسیده هستند. سپس هفت خوشه نازک دیگر که باد شرقی آنها خشکانیده بود، ظاهر شدند خوشه های نازک و خشکیده، خوشه های پر و رسیده را بلعیدند. آنگاه فرعون از خواب بیدار شد و فهمید که همه را در خواب دیده است. صبح روز بعد فرعون که فکرش مشغوش بود، تمام جادوگران و دانشمندان مصر را احضار نمود و خواب هایش را برای ایشان تعریف کرد ولی کسی قادر به تعبیر خواب های او نبود. آنگاه رئیس ساقیان پیش آمد، به فرعون گفت: "الان یادم آمد که چه خطای بزرگی مرتکب شده ام. مدتی پیش، وقتی که بر غلامان خود غضب نمودید و مرا با رئیس نانویان به زندان رئیس محافظان دربار انداختید، هر دوی ما در یک شب خواب دیدیم. ما خواب هایمان را برای جوانی عبرانی که غلام رئیس محافظان دربار و با ما هم زندان بود، تعریف کردیم و او خواب هایمان را برای ما تعبیر کرد و هر آنچه که گفته بود اتفاق افتاد. من به خدمت خود برگشتم و رئیس نانویان به دار آویخته شد" (سفر تکوین، ۱۳-۱۴).

فرعون فوراً فرستاد تا یوسف (ع) را بیاورند، پس با عجله وی را از زندان بیرون آوردند. او سر و صورتش را اصلاح نمود و لباس هایش را عوض کرد و به حضور فرعون رفت. فرعون به او گفت: "من دیشب خوابی دیدم و کسی نمی تواند آن را برای من تعبیر کند. شنیده ام که تو می توانی خوابها را تعبیر کنی" (همان، ۱۴/۴۱-۱۵).

یوسف گفت: "من خودم قادر نیستم خواب ها را تعبیر کنم. اما خدا معنی خوابت را به تو

خواهد گفت<sup>۱</sup> (همان، ۱۶/۴۱).

یوسف به فرعون گفت: «معنی هر دو خواب یکی است. خدا تو را از آنچه در سرزمین مصر انجام خواهد داد آگاه ساخته است. هفت گاو چاق و فربه و هفت خوشه پر و رسیده که اول ظاهر شدند، نشانه هفت سال فراوانی است. هفت گاو لاغر و استخوانی و هفت خوشه نازک و پژمرده، نشانه هفت سال قحطی شدید است که به دنبال هفت سال فراوانی خواهد آمد. بدین ترتیب، خدا آنچه را که می خواهد به زودی در این سرزمین انجام دهد بر تو آشکار ساخته است. طی هفت سال آینده در سراسر سرزمین مصر، محصول بسیار فراوان خواهد بود. اما پس از آن، چنان قحطی سختی به مدت هفت سال پدید خواهد آمد که سال های فراوانی از خاطره ها محو خواهد شد و قحطی، سرزمین را از بین خواهد برد. خواب های دو گانه تو نشانه این است که آنچه برایت شرح دادم، به زودی به وقوع خواهد پیوست. زیرا از جانب خدا مقرر شده است. من پیشنهاد می کنم که فرعون مردی دانا و حکیم بیابد و او را بر اداره امور کشاورزی این سرزمین بگمارد. سپس مقرر کند تا در هفت سال فراوانی، یک پنجم محصولات را در شهرها، در انبارهای سلطنتی ذخیره کنند. تا در هفت سال قحطی بعد از آن، با کمبود خوراک مواجه نشوید. در غیر این صورت، سرزمین شما در اثر قحطی از بین خواهد رفت.»

#### بررسی

- ۱- در دو کتاب، خواب ها مشترکند. جز قسمتی از آن که قرآن از بلعیدن خوشه های سبز توسط خوشه های خشکیده سخنی نگفته است.
- ۲- در هر دو کتاب آمده که معبران از تأویل خواب ناتوان شدند. با این تفاوت که قرآن می فرماید: معبران این خواب ها را پیریشان و پراکنده دانستند.
- ۳- تعبیر خواب توسط یوسف (ع) در دو کتاب یکسان بیان شده است.
- ۴- به بیان قرآن، تعبیر، توسط یوسف (ع) در زندان صورت گرفته ولی تورات، تعبیر را نزد پادشاه می داند.

۵- بنا بر آنچه در تورات آمده پیشنهاد یوسف (ع) این بود که در هفت سال فراوانی، یک پنجم محصولات ذخیره شود. اما قرآن به این جزئیات اشاره نکرده، فقط اشاره کرده که مقداری به اندازه قوت خود بردارید و بعد مابقی را ذخیره کنید.

۶- قرآن اشاره فرموده که گندم ها، با خوشه، ذخیره شود که تورات چنین اشاره ای ندارد.

۷- در قرآن اشاره به سال آسایش پس از سنوات قحط و شدت شده است که چنین بیانی در تورات نمی باشد.

### ● منابع

علاوه بر قرآن کریم:

- ۱- بروجردی، ابراهیم، تفسیر جامع، تهران، ۱۳۴۱ ش.
- ۲- بلاغی، عبدالحجت، حجة التفاسیر و بلاغ الاکسیر، قم، ۱۳۴۵ ش.
- ۳- تقفی تهرانی، میرزا محمد، روان جاوید در تفسیر قرآن مجید، تهران، انتشارات برهان، بی تا.
- ۴- جرجانی، حسین بن حسن، جلاء الاذهان و جلاء الاحزان (تفسیر گازر)، تهران، ۱۳۳۷ ش.
- ۵- جنابادی (سلطان علیشاه)، سلطان محمد، بیان السعادة في مقامات العبادة، تهران، ۱۳۴۴ ش.
- ۶- حسینی بحرانی، هاشم، البرهان في تفسیر القرآن، تهران، ۱۴۱۵ ق.
- ۷- حسینی همدانی، محمد، انوار درخشان در تفسیر قرآن، تهران، ۱۳۸۰ ق.
- ۸- خزاعی نیشابوری، حسین بن علی، منهج الصادقین في الزام المخالفین، مشهد، ۱۳۶۶-۱۳۷۴ ش.
- ۹- حسینی شاه عبدالعظیمی، حسین بن احمد، تفسیر اثنی عشری، تهران، ۱۳۶۳-۱۳۶۴ ش.
- ۱۰- شیر، عبدالله، تفسیر القرآن الکریم، بیروت، ۱۴۱۲ ق.
- ۱۱- شریف لاهیجی، بهاء الدین، تفسیر، تهران، ۱۳۶۳ ش.
- ۱۲- شیخ طوسی، محمد بن حسن، تفسیر، به کوشش احمد حبیب قصیر العالمی، قم، ۱۴۰۹ ق.
- ۱۳- طباطبائی، محمد حسین، المیزان في تفسیر القرآن، تهران، ۱۳۹۷ ق.
- ۱۴- طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان في تفسیر القرآن، بیروت، ۱۳۷۹ ق.
- ۱۵- طیب، عبدالحسین، اطیب البیان في تفسیر القرآن، تهران، ۱۳۶۶ ش.
- ۱۶- عاملی، ابراهیم، تفسیر، مشهد، ۱۳۶۳ ش.



- ۱۷- عروسی حویزی، عبدعلی بن جمع، نورالثقلین، قم، مطبعة العلمية، بی تا.
- ۱۸- علوی حسینی، محمد کریم، تفسیر کشف الحقائق عن نکت الآیات والدقائق، تهران، ۱۳۹۶ ق.
- ۱۹- عهد عتیق و عهد جدید، ترجمه فاضل خان همدانی، به کوشش ویلیام گلن و هنری مرتن، تهران، ۱۳۸۳ ش.
- ۲۰- عیاشی، محمدبن مسعود، تفسیر، تهران، مکتب العلمية الاسلامیة، بی تا.
- ۲۱- فضل الله، محمد حسین، من وحی القرآن، بیروت، ۱۴۰۵ ق.
- ۲۲- فیض کاشانی، محسن، الصافی فی تفسیر کلام الله مشهد، دارالمرضی للنشر، بی تا.
- ۲۳- قرشی، احسن الحدیث، تهران، ۱۳۶۶ ش.
- ۲۴- قمی، علی بن ابراهیم؛ تفسیر، قم، مؤسسه دارالکتاب للطباعة و النشر، بی تا.
- ۲۵- قمی، محمدبن محمد رضا، کنز الدقائق و بحر الغرائب، تهران، ۱۳۶۶ ش.
- ۲۶- کاشانی، نورالدین، تفسیر المعین، قم، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، بی تا.
- ۲۷- مدرسی، محمد تقی، من هدی القرآن، ۱۴۰۶ ق، بی جا.
- ۲۸- مغنیه، محمد جواد، الکاشفه بیروت، ۱۹۸۱ م.
- ۲۹- مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، تهران، ۱۳۵۳-۱۳۶۶ ش.
- ۳۰- ملا فتح اله کاشانی، تفسیر کشف الحقائق عن نکت الآیات والدقائق، تهران، ۱۳۴۴ ش.
- ۳۱- میرزا خسروانی، علی رضا، تفسیر خسروی، تهران، ۱۳۹۰-۱۳۹۷ ق.
- ۳۲- نجفی، محمد جواد، تفسیر آسان، تهران، ۱۳۶۲-۱۳۶۴ ش.
- ۳۳- واعظ کاشفی، کمال الدین، تفسیر مواهب علیه، تهران، ۱۳۱۷ ش.